

سلام بر بانو و مادر ولایت

پرسید: «فاطمه را چرا نام نهادند، فاطمه؟»...



پرسید: #171؛ فاطمه را چرا نام نهادند، فاطمه؟.

گفت چون خلق از معرفت و شناختش بازماندند، (لان الخلق فطموا عن معرفتها)...

چون او از شر و شرك بازماند و دور شد (فطمت من الشرک و الشر)، چون خداوند او و فرزندانش را به سبب او از آتش روز قیامت بازداشت (لان الله عزوجل قد فطمها و ذریتها عن النار يوم القيامة)، چون فرزندانش را از آتش و طمع بازداشت (لانها فطمت طمعهم)، چون دوستدارانش را به سبب او از آتش روز قیامت بازداشت (لان الله عزوجل فطمها و فطم من احبها من النار)، و چون با علم او را از جهل بازداشت و از پلیدی‌ها (والله لقد فطمها الله تبارک و تعالی بالعلم و عن الطمٹ بالمیثاق) و این همه به اذن خدا بود که فرشته‌ای را فروفرستاد تا پیامبرش را خبر دهد از این نام. آری! علم و معرفت که سخن از آن رفت که خداوند به فاطمه (س) داد، به کار فاطمه نیامد جز به امامت‌مداری و ولایت‌پذیری، جز به مادری برای پدر و جز به تربیت امامان و ام‌الائم (ع) بودن و نیز به کار او نیامد جز به شهادت؛ شهادت در نفس ولایت.

این جستار نیز که به مناسبت روایت شهادت سیزدهم جمادی‌الاولی زهرای اطهر سلام‌الله علیها سامان یافته تلاش می‌کند تا گوشه‌ای از ولایت‌باوری‌های او را بنمایاند.

ولادت فاطمه (س) بنا بر قول شیخ مفید رحمه‌الله در روز بیستم بود از ماه جمادی‌الثانی سال دوم پس از بعثت که روزی است شریف و مبارک و هر سال بهجت و سرور مؤمنان تجدید می‌شود و مستحب است خیرات و صدقه و صله. شیخ مفید رحمه‌الله این سخن را که در مسأله‌ی الشیعه آورده در حدائق‌الریاض نیز مکرر ساخته است. همین قول را سید بن طاووس قدس سره در الاقبال آورده و کفعمی در المصباح به آن تن داده است. البته هستند مورخینی که ولادت را به 5 سال پس از مبعث نبوی بازمی‌گردانند. از ایشانند کلینی در الکافی و اربلی و ابن‌شاذان و حلی در کتب تاریخشان و ابن‌ابی‌الثلج در تاریخ‌الائم. از این‌رو هرچند در تاریخ ولادت به حسب سال اختلاف است میان اصحاب و مورخان، اما مشخص است که ولادت بنابر قول مختار طائفه بعد از بعثت نبوی بوده است.

از این‌رو قول ابی‌الفرج اصفهانی در مقاتل‌الطالبیین که ولادت آن صدیقه طاهره را به سال بازسازی کعبه پیش از بعثت می‌کشاند و نیز قول حافظ ابو نعیم در معرفه‌الصحابه و البته

محمد بن اسحاق صاحب تاریخ پیامبر (ص)، چندان صواب به‌نظر نمی‌رسد؛ به‌خصوص با نظر به سن ایشان به هنگام شهادت که به اتفاق در سال یازدهم هجری بوده است. از این‌رو عمر ایشان را باید از 18 سال تا 21 سال دانست.

حیات ایشان در زمان نبی (ص) اما آمیخته بود با مشکلات فراوان، چه اینکه مادر را در کودکی (احتمالاً در هشت‌سالگی) از کف داد. نقل است در مصادر که چون بیماری خدیجه (س) شدت یافت به پیامبر فرمود: ای رسول خدا وصایای مرا بشنو! با آنکه من در حق تو کوتاهی کردم، مرا ببخش.

رسول خدا (ص) فرمودند: حاشا و کلا. هرگز از شما کوتاهی ندیدم. به‌راستی که تمام کوشش خود را به کار گرفتی. به‌راستی که در خانه من واقعا خسته شدی. تمام اموال و دارایی‌های خود را مبذول داشتی و تمام آن را در راه خدا صرف کردی. گفت: ای رسول خدا وصیت دوم من این است: شما را وصیت می‌کنم به این. و به فاطمه (س) اشارت کرد. او پس از من یتیم و غریب است. کسی از زنان قریش او را اذیت نکند. کسی به او سیلی نزند و کسی در روی او فریاد نکشد و بلایی بر سر او در نیاورند و...! فاطمه اما 3 سال پس از مصیبت مرگ مادر در مکه ماند تا آنکه هجرت الهی پیامبر روی داد. مسیر هجرت به مدینه را به همراه فواطم دیگر با علی پیمود. شیخ مفید در الارشاد می‌گوید: علی (ع) به بهترین نحو ممکن به این امر قیام کرد.

تمام ودائع پیامبر را به صاحبانش رد کرد و حق هر ذی‌حقی را بداد. حرم نبی (ص) و دختران او را در مکه حفظ و حراست کرد و البته حرم خودش را. ایشان را هجرت داد حال آنکه خود پیاده بود و ایشان را سوار بر شتران کرده بود. در مسیر نیز ایشان را از دشمنان و حوادث حفظ کرد و البته با ایشان مدارا می‌کرد تا آنکه ایشان را بر پیامبر (ص) در مدینه فرود آورد. او این کار را به بهترین نحو با رفق و رأفت و حسن تدبیر انجام داد (الارشاد، ص 23). فاطمه (س) پس از هجرت در خانه ابی‌ایوب انصاری و نزد ام‌ایوب بود.

هنگامی که رسول خدا با سوده ازدواج کرد، فاطمه به خانه سوده رفت و نیز چون رسول خدا با ام سلمه ازدواج کرد، فاطمه به خانه او نقل مکان کرد. ام‌سلمه خود به نقل علامه مجلسی در این باره چنین می‌گوید: رسول خدا با من ازدواج کرد و امر دخترش را به من تفویض کرد. پس من نیز به تربیت او پرداختم. اما به خدا قسم او بسیار مودب‌تر از من بود و تمام امور را به‌خوبی می‌دانست (بحار الانوار، ج 43، ص 10). با این حال فاطمه خواستگاران زیادی از شیوخ صحابه و ثروتمندان ایشان داشت. در روایات است که ابوبکر و عمر و عبدالرحمان بن عوف در میان خواستگاران بودند (بحار الانوار، ج 43، ص 92). اما پیامبر او را به مهر 500 درهم که در آن عصر بسیار اندک بود در نظر قوم و با جهیزیه‌ای خرد که بیشترش از ظروف سفالی بود به علی (ع) تزویج کرد.

ازدواج ایشان در آن عهد اسوه‌ای شد برای اکثریت مطلق مسلمین که با فقر روزگار می‌گذرانیدند و اینک شیوه ازدواج آسان را فرا گرفته بودند. این ازدواج اما به احتمال فراوان در انتهای سال اول هجری یا ابتدای سال دوم هجری روی داده است؛ زیرا امام حسن(ع) یعنی بزرگ‌ترین فرزند امام علی و فاطمه علیهما السلام، در نیمه رمضان سال سوم هجری به دنیا آمدند. بنابراین فاطمه(س) در این هنگام 9 یا 11 سال داشته و این برای دختران آن عصر امری طبیعی بوده است. 10 سال حضور در مدینه مانند برق و باد گذشت و چه سال‌های خوبی بود برای فاطمه(س).

در این 10 سال فاطمه علاوه بر حسن(ع)، صاحب 4 فرزند دیگر نیز شد: حسین(ع)، زینب(س) و ام‌کلثوم؛ مورد اتفاق است میان مورخین شیعه و سنی که به هنگام رحلت نبوی(ص) فاطمه باردار بود به پسری محسن‌نام؛ هرچند طبری و سبط بن جوزی وفات محسن را به خردسالی نسبت می‌دهند نه دوران بارداری حضرت فاطمه(س) (تاریخ طبری، ج 4، ص 118 و تذکره الخواص، ص 57 و 288). در این میان ابن صباغ مالکی به وفات محسن در شکم مادر اشاره کرده است و البته آن را مستند به قول شیعه می‌کند (الفصول المهمه، ص 124). به هر روی روزهای خوش اهل‌بیت(ع) پس از پیامبر به پایان رسید و این آغاز مصایب و آلام تلخ شد برای ایشان.

شیخ صدوق در امالی خود با سندش از امام علی(ع) نقل می‌کند که من و فاطمه و حسن و حسین نزد رسول خدا بودیم. ایشان ناگهان رو به ما کرد و گریست. گفتم ای رسول خدا چه شما را به گریه انداخت؟ فرمودند از آنچه بعد از من بر سر شما می‌آوردن گریستم. پس گفتم ای رسول خدا آن چیست؟ فرمودند از ضرباتی که بر پیشانی تو زده خواهد شد، از سیلی‌ای که به‌گونه فاطمه نواخته خواهد شد، از زخم حسن در پایش و سمی که می‌خورد و از کشتن حسین، می‌گریستم (الامالی، ص 118).

و همین‌گونه نیز شد. پس از رسول خدا آن وعده‌ها که پیش‌روای ایشان بسته بودند شکسته شد و آن حرمت و محبت که بر ایشان براساس تنزیل واجب شده بود، به فراموشی ایام دادند. ولایت الهی را که رسول خدا در مرا و منظر مسلمین به علی تفویض کرده بود نادیده انگاشتند و فدک را که رسول خدا به فرمان الهی «؛و آت ذالقرنی حق» به فاطمه داده بود، خلاف اصول دادرسی اسلامی از دست ایشان به در آوردند؛ چه آنکه اگر کسی چیزی در دست دارد و علیه او اقامه دعوا شود، منکر خوانده می‌شود و بر مدعی است که بینه اقامه کند و اما... .

ماجرای بیعت، خود داستانی دارد غم‌انگیز که در مصادر نقل است. در مصادر سنی اما می‌توان رد پای داستان را در الامامه و السیاسة بوحنیفه دینوری گرفت و العقد و الفرید ابن عبدالبر و البته انساب الاشراف بلاذری و اثبات الوصیه مسعودی. ابن عبدالبر اما از تفصیل بیشتری برخوردار است؛ «؛از بیعت با خلیفه اینان تخلف کردند: علی، عباس، زبیر و سعد بن عباد. اما علی و عباس و زبیر در خانه فاطمه بودند تا آنکه خلیفه، جانشین خود را نزد ایشان فرستاد برای آنکه از آن خانه خارج شوند و گفت به او که اگر خارج نشدند با ایشان قتال کن. او نیز با مشعلی به دست آمد که خانه‌شان را به آتش کشد. پس فاطمه با او برخورد کرد و گفت ای پسر فلان آمده‌ای تا خانه ما را به آتش کشی؟ گفت: آری یا آنکه در آیین در آنچه امت در آن درآمده‌اند» (العقد الفرید، ج 5، ص 13).

مسعودی ادامه ماجرا را اینگونه روایت می‌کند: «؛و چون ایشان از خانه خارج نشدند به آن خانه هجوم بردند و در آن را سوزانیدند و علی را به اکراه و کتف بسته از آن خانه خارج کردند برای بیعت...» (اثبات الوصیه، ص 124). فاطمه(س) که هجوم قوم را بر شوی خود دید بنابر نقل یعقوبی و چون دید علی را کسان‌کشان برای بیعت با خلیفه مسلمین می‌برند فریاد برآورد که «؛به خدا سوگند نمی‌گذارم پسرعمویم را بکشانید. وای بر شما که چه زود است که درباره ما از خدا نمی‌ترسید. حال آنکه رسول خدا به شما وصیت کرد نسبت به تبعیت از ما، مودت و چنگ زدن به پیروی از ما. آیا خدا نفرمود: قل لا اسئلكم علیه اجرا الا الموده فی القربی / بگوای پیامبر که من از شما مسلمین اجری نمی‌خواهم، جز دوستی و مودت با نزدیکانم؟» (نوادیر الاخبار، ملا محسن فیض کاشانی، ص 183).

بزرگ‌ترین جلوه ولایت‌باوری فاطمه اما در این بزرگ‌ترین محنت آشکار شد؛ آنجا که اموال خود را به تاراج رفته می‌دید و میراث ولایت را هتک شده. شیخ مفید اینگونه به نقل این جلوه عظیم ولایت‌پذیری می‌پردازد: «؛فاطمه از خانه خارج شد و گفت ای زعمای قوم نزد قبر رسول خدا(ص) خواهیم رفت و به پروردگار شکایت خواهیم کرد. چون جواب نشنید، دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفت و متوجه مقبره رسول خدا(ص) شد. امام علی(ع) به سلمان گفت: دختر محمد(ص) را دریاب که درهم پیچیده شدن طومار مدینه را مشاهده می‌کنم.

به خدا سوگند اگر دست نکشد، خداوند، مدینه را با هر آنچه در آن است، در خود فرو می‌برد. از این‌رو سلمان به سرعت به نزد او روانه شد و گفت: ای دخت محمد(ص)، خدا، پروردگار عالمیان، پدرت محمد(ص) را به رحمت سویی جهانیان گسیل داشت، شما نیز منصرف شوید. گفت: ای سلمان! دیگر صبر بر من روا نیست، مرا فروگذار تا نزد قبر پدرم روم و به پروردگار شکایت کنم. سلمان گفت: علی(ع) مرا به سویی شما برانگیخت و به شما فرمان داده که بازگردید. چون فاطمه این جمله سلمان شنید گفت: سخن او را می‌شنوم و اطاعت می‌کنم و بازگشت...» (الاختصاص، شیخ مفید، ص 81).

آری، ولایت در نظر فاطمه سلام‌الله علیها چنین بود و چنین ماند؛ جز آنکه 95 روز بیش پس از پیامبر نماند و به بشارت او (ص) نخستین ملحق‌شوندگان شد به او(ص) از اهل‌بیت(ع)؛ سلام‌علیها یوم ولدت و یوم استشهدت و یوم ستبعت حیا.

همشهری آنلاین- سهند صادقی بهمنی